

ایستادشهر

سال سی و ششم، شماره سوم
مرداد شهریور ۱۴۰۴
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۳

چو یا جهانش بخش | رسول جعفریان | سیدعلی میرافضلی | سیدرضا باقریان موحد | عبد الجبار رفاعی / محمد سوری
زهرا آقابابی خوزانی | سیدعلی کاشفی خوانساری | مهدی عسگری | حمیدرضا تمدن | امید حسینی نژاد | حیدر عیوضی
آریا طبیب زاده | رقیه فراهانی | میلاد بیگدلو | سید احمد رضا قائم مقامی | مجید جلیسه | علی راد
محمد شهسوار | عارف نوشاهی / شیوا امیرهدایی | مریم حسینی | علی نیک زاد | سیدعلی موسوی
غلامحسین خدری | علی ایمانی ایمنی | علی کاملی | فرهاد طاهری | سهیل یاری گل دژه | امید طبیب زاده | سید محمد عمادی حائری

مگر ز مضر به گنغان «بشیر» می آید | مقتل الحسین (ع) ابو حاتم، محمد بن حبان بُستی (م ۳۵۴)

رباعیات شهر آشوب حسن دهلوی | معرفی نشریه اتاق آبی

از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۲) | از ازدواج تا طلاق: روی و پشت یک سند

روابط قصه گویان دینی و حاکمان سیاسی | امامزاده حضرت شاه زندو (ع)

محمد عابد الجابری و نقد عقلانیت عربی | خراسانیات (۶) | آینه های شکسته (۱۰)

یادداشت های لغوی و ادبی (۵) | اشعار تازه یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر

نویشتگان (۱۴) | یادداشت های شاهنامه (۸) | چاپ نوشت (۲۰) | از شیعه علی (ع) تا دین علی (ع)

طومار (۱۲) | قصص الأنبياء در میراث اسلامی | المستخلص

تحفة البرره مجدالدین بغدادی در آثار شمس الدین محمد الأطعانی | کتابخانه یعنی غنای زنده زاینده

نقد ترجمه فارسی مابعد الطبیعه ارسطو اثر شرف الدین خراسانی

مروری بر تخلفات گسترده در پژوهش | تحلیل روشمند ادعاهای انتحال در حوزه فلسفه اسلامی

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست آینه پژوهش: ♦ سلسله مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات، براساس آرای رنه وِلک (۲)

♦ در میانه حکایت و تصحیف

از شیعه علی (ع) تا دین علی (ع)^۱

رسول جعفریان

| ۳۵۱ - ۳۷۹ |

۳۵۱

آینه پژوهش | ۲۱۳

سال ۳۶ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۴

چکیده: اصطلاح دین در قرآن و عرف جاری مسلمانان نسل های اول و بعد آن، تا اندازه ای متفاوت و متحول بوده است. اما دین اسلام یا دین محمد، عنوانی است که به سرعت رواج یافته است. در جنگ جمل، یکی از مخالفان برای طعنه از تعبیر «دین علی» استفاده کرد. این تعبیر چند بار دیگر هم در جاهای مختلف به کار رفته است. برداشت برخی از این تعبیر، البته با نوعی ابهام، تلقی دودینی است. در این مقاله سعی شده است این تفسیر که در تفسیری غالبانه از تاریخ عصر اول شیعه صورت گرفته، مورد نقد و بررسی تاریخی قرار گیرد و کاربردهای مختلف آن، انگیزه ها، و فضای حاکم بر آن مورد تأمل قرار گیرد.

کلیدواژه ها: دین علی، شیعه علی، تشیع دوازده امامی، تشیع معتدل، تشیع غالی، امیرمعهزی.

From the “Shīla of Allī (‘a)” to the “Religion of ‘ Ali ”
Rasul Jafarian

Abstract: The term *dīn* (“religion”) in the Qur’ān and in the common usage of the earliest generations of Muslims underwent certain semantic shifts and transformations. The expressions “dīn al-Islām” or “dīn Muḥammad” rapidly became current and widespread. During the Battle of Jamal, however, one of the opponents mockingly employed the expression “dīn ‘Alī.” This phrase recurs in a number of other contexts as well. Some interpretations of the expression—though marked by ambiguity—have taken it to imply a notion of “two religions.” This article seeks to critique and historically contextualize such interpretations, which arose particularly within extremist (*ghulāt*) readings of the earliest Shī‘i history. It examines the various usages of the expression, the motives behind them, and the broader atmosphere in which they circulated.

Keywords: *dīn ‘Alī*; *Shī‘a ‘Alī*; Twelver Shiism; moderate Shiism; extremist Shiism (*ghulāt*); Amir Moezzi.

۱. به تازگی کتاب علی راز سر به مهر از دانشمند محترم جناب آقای امیرمعهزی به فارسی درآمد است. فصلی از این کتاب تحت عنوان «دین علی» است که این مقاله، ناظر به آن نوشته شده است. گفتنی است این فصل پیش از این در کتاب تشیع؛ ریشه ها و باورهای عرفانی با عنوان «مروری بر اصطلاح «دین علی» و سیری در سرچشمه های ایمان شیعی» با تفاوت هایی از همین نویسنده منتشر شده است. نک: محمدعلی امیرمعهزی، تشیع؛ ریشه ها و باورهای عرفانی، «مروری بر اصطلاح «دین علی» و سیری در سرچشمه های ایمان شیعی»، ترجمه نورالدین الله دینی، تهران: نامک: ۱۳۹۳ش، ص ۲۳ - ۷۲.

مقدمه ۱: دو دوره تأسیسی و تداومی در فرق اسلامی

تاریخ مذاهب اسلامی را از منظر «شکل‌گیری» می‌توان به دو دوره تأسیسی و تداومی تقسیم کرد. دوره تأسیسی، از قرن اول تا چهارم و دورانی است که مذاهب مختلف و بزرگ اسلامی در آن شکل می‌گیرد. اما در دوره تداومی از قرن چهارم هجری به بعد، به ندرت مذهب تازه‌ای شکل می‌گیرد و اگر هم بگیرد، نوعی انشعاب سرکشانه و تدریجی و داخلی است. در این دوره، مذاهب‌های کوچک ذیل یک مذهب بزرگ فعال هستند و هرچند تغییراتی در مذاهب بزرگ هم تا مرز تابودی رخ می‌دهد، این تغییرات در آنها که می‌ماند، اغلب بنیادین نیستند.

تغییرات در دوره تداومی، بیشتر جنبه شعایر و جزئیاتی دارد که گاه مهم هم جلوه می‌کند؛ اما به هر روی، به اساس و شاخصه‌های اصلی دست نمی‌زند. این تقسیم‌بندی هم‌زمان در فرقه‌های کلامی و فقهی خود را نشان داده است. مذاهب فقهی تا قرن چهارم شکل می‌گیرد و از قرن پنجم به بعد شاهد شکل‌گیری مذهب فقهی تازه‌ای نیستیم؛ چنان‌که قرن چهارم، آخرین قرن شکل‌گیری مذاهب بزرگ کلامی مانند اشعری و ماتریدی است.

با کمی تسامح، دوران شکل‌گیری مذاهب تا حوالی قرن پنجم - ششم هجری است و بعد از آن فقط گردش‌های فکری و کلامی، بیشتر با مدل تکراری و با تغییرات مختصر را شاهدیم؛ درحالی‌که هیچ فرقه بزرگی از این دوره به بعد شکل نمی‌گیرد. البته مذاهب کوچک‌تر به‌ویژه در دایره تصوف وجود دارد که بیشتر عنوان مکتب دارد تا فرقه.

مقدمه ۲: گردش ادواری گرایش‌های داخلی یک مذهب

از سوی دیگر، مذاهب کوچک در داخل یک مذهب بزرگ‌تر و در ادوار مختلف تاریخ، فرازونشیب دارند و در یک سیکل پیدا و پنهان، پیش می‌روند؛ به طوری که هر بار یکی از آنها غلبه می‌کند و بار دیگر و در موجی دیگر، جریان دیگر غالب می‌شود. این تحولات، به ساختار درونی آنها و واکنش‌هایی بازمی‌گردد که برابر رویدادهای بیرونی، البته بر اساس روابط درونی دارند؛ اینکه مذهبی به سمت تقیه برود یا آشکار عمل کند، یا وقتی آشکار شد، جدی ظاهر شود یا محدود و اگر ظاهر شد، ظاهر شدن چه اندازه بر ساختار آن مذهب تأثیر بگذارد، همه از مسائلی است که ممکن است پیش بیاید.

یکی از مسائل اساسی در پیدایی، پنهانی و گردش مشرب‌های داخلی یک مذهب، میزان محبوبیت هر یک از آنها در هر دوره تاریخی، در میان جماعتی است که به آن گرایش داشته و از

آن پیروی می‌کنند. به یقین نظم درونی برای همه این افراد و نیز حاکمیت، اهمیت دارد و فقط تا حدی به تغییر روی خوش نشان می‌دهند؛ تغییری که با آن نظم درونی و اقبال که از قبل بوده و مبتنی بر اساسی است که در وقت ساخته شدن مذهب سرپا بوده، منافات نداشته باشد. یکی از وجوه کاربرد «سنت و بدعت» در باره مذاهب، همین است که جریان قبلی به عنوان سنت شناخته شده و و جریان نو بدعت نامیده می‌شود. اغلب تبدیل بدعت به سنت، از این زاویه بسیار زمان‌بر است.

مقدمه ۳: تشیع اخباری، عقلی و غالی - باطنی

تاکنون سه جریان عمده با رویکرد معرفت‌شناسانه در تفسیر و تحلیل تشیع قابل شناسایی است. هرچند هر یک از این جریان‌ها از حیث شدت و ضعف دارای سطوح متفاوتی هستند و مرز میان آنها در برخی موارد مبهم است؛ از این رو تمایز دقیق میان آنها گاه دشوار می‌نماید. این تقسیم‌بندی که صرفاً بر مبنای مدل معرفتی به تحلیل روند تاریخی - فکری تشیع می‌پردازد، نه تنها از حیث ذهنی منطقی و معتبر است، بلکه از نظر وقوع خارجی نیز وجود داشته و دارد:

* اسلام با رویکرد «شیعی» اخباری؛ جریانی که از صدر اول تا روزگار ما وجود داشته و دارد.
* اسلام با رویکرد «شیعی» عقلی - فلسفی؛ جریانی که همواره به‌ویژه از عهد صادقین (ع) وجود داشته و تا به امروز نیز وجود دارد.

* اسلام با رویکرد «شیعی» باطنی به معنای جریان موسوم به غالی در قرون اول که آشکارتر بود و ادامه آن در اسماعیلیه و برخی از جریان‌های شیعی در قرن‌های هفتم تا نهم و پس از آن در قرن سیزدهم در شیخیه و ... و تاکنون به صورت یک حاشیه در کنار تشیع وجود داشته است.

این سه رویکرد به تشیع، به نوعی در مذهب اهل سنت هم وجود دارد:

رویکرد اسلام اخباری - اهل حدیثی سنی؛

رویکرد معتزلی سنی؛

و رویکرد صوفیانه سنی (که بسیار هم گسترده است).

چنان‌که گذشت، هر سه رویکرد در داخل تسنن، ضمن رعایت دارایی مشترک که امکان اطلاق نام سنی را بر آنها فراهم می‌کند، از نظر خلوص به کارگیری روش‌های معرفت‌شناسانه خاص

خود، درجات مختلف دارد و به تعبیر فلاسفه مسلمان درباره مفهوم «وجود»، مقول به تشکیک است و مراتب دارد. همچنین هر کدام از اینها برای تبدیل شدن به یک جریان فرقه‌ای و گروهی و مذهبی، نیاز به کنش و واکنش‌های درونی و محیطی دارند؛ به طوری که تبدیل شدن هر کدام از اینها به مذهب عمومی و به صورت یک امر خارجی، به عوامل درونی و بیرونی بسیاری بستگی دارد. **عوامل درونی** عمدتاً «نصوص دینی و شبه‌دینی» مهم هستند که هر جریان بدان‌ها استناد می‌کند. همچنین توجه به شاخص‌های معرفتی موردنظر در این سه دسته، در باور به «اخباری‌گری»، «عقلی» و «باطنی و شهودی» در شکل‌گیری دیدگاه‌های هر مذهب و فرآیند تهذیب و پیرایش آن هنگام تحقق به‌عنوان امری خارجی تأثیرگذار است. از سوی دیگر، **عوامل بیرونی** در روند شکل‌گیری مذاهب شامل حکومت، شهر، قبیله، منافع سیاسی و اقتصادی، و حتی موقعیت‌های جغرافیایی، نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. در همه اینها، مفسران دینی و مرشدان طریقت یادشده، اغلب گزینشی از دلایل موجود و قابل استناد (مدل قرآنی و تفسیر آن، اخبار، احادیث و ...) با تحلیل خاص خود و ایجاد یک ساختار منسجم ارائه داده و از آنها نتیجه می‌گیرند که تحت عنوان اصول عقاید و افکار آنها و نیز فقه و شریعت از نگاه آنان عرضه می‌شود.

این جریان‌ها هنگامی که با عنوان یک مذهب شکل می‌گیرند، نیازمند دستیابی به نوعی اجماع فکری در میان مریدان خود هستند؛ اجماعی که بتواند از نظر روابط و مناسبات قدرت، انسجام و پایداری آن جمع را تضمین کند. اگر این گروه با افکار خود در بستری مناسب از نظر اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قرار گیرد، روند امتداد و گسترش آن استمرار خواهد یافت.

مقدمه ۴: ظاهرگرایی و باطن‌گرایی در منطق تحول مذاهب

یکی از منازعات همیشگی میان جریان‌های داخلی مذاهب، کشمکش میان گرایش به ظاهر و تمایل به باطن است. طبعاً جریان‌های میانی در بین افراط در ظاهرگرایی و باطن‌گرایی به فراوانی است. تمایل به ظاهر، به رعایت همه موازین صوری تأکید دارد؛ درحالی‌که جریان باطن‌گرا، به هدف و پایان کار و مواردی از این قبیل می‌اندیشد که ظاهراً در خدمت آن در می‌آورد؛ به طوری که در بیشتر موارد، ظاهر به باطن تأویل می‌شود و اگر کسی بر آن تأکید ورزد، متهم به قشری‌گری و خشوی مذهبی می‌گردد. یکی از تفاوت‌های یهودیت و مسیحیت در همین است؛ گویی مسیحیت برای خلاص شدن از افراط دین‌گرایی صوری و قشری یهودیت آمده بود. تفاوت جریان‌های صوفی با فقیهان و اهل حدیث و خبر و تقابل آنها با هم - از جمله ادبیاتی که ابن تیمیّه پدید آورد - بر همین اساس است.

این تنازع و اختلاف که به آن اشاره شد، در تسنن است؛ اما درست همین نزاع درون تشیع و جریان‌های داخلی آن جریان داشته است؛ جز اینکه از آغاز نوعی پیوند میان غلو با باطنی‌گری در این مذهب پیش آمد که باید جداگانه درباره آن بحث کرد. از آغاز تشیع تاکنون دو نزاع هم‌زمان جریان داشته است: غلو در برابر اعتدال و باطنی‌گری در مقابل تمسک به ظاهر. آشکار است که در تجربه بشری، هم دین باطنی داریم و هم فلسفه باطنی. در برخی موارد گاه فلسفه و دین با هم آمیخته می‌شوند و با روش باطنی تفسیر و تحلیل می‌گردند.

تا آنجا که به گرایش‌های ظاهری و باطنی در مذاهب مربوط می‌شود، ظهور و بروز باطنی‌گری تا حدی تابع فرصت‌هایی است که بتواند با تأویل‌گرایی زمینه را برای بریدن از ظاهر فراهم کند. درواقع، منطقی که در مدل‌های فکری فرقه‌های باطنی وجود دارد، به دلیل عدول از ظاهر، همواره مذهب را در یک حالت خوف و رجا قرار می‌دهد که آن را قبول دارند یا خیر. البته تمایل به باطنی‌گری صرفاً به این سبب نیست، بلکه اصولاً برخی انسان‌ها حس گرا، برخی عقل‌گرا و برخی باطن‌گرا هستند و این امر ریشه‌های عمیقی در فرهنگ بشری دارد.

به عبارت دیگر، اصولاً در دنیای اسلام جریان‌های ظاهرگرا وجود دارد که وفاداری به اصولی را مدنظر دارد که طی قرون اول با عنوان «دین اسلام» شهرت یافته و بر سر آن اجماع شده است. اما در کنار آن جریان‌های باطنی وجود دارد (در میان شیعیان غالیان و صوفیان که تمایلات غالیانه دارند - و در میان سنیان - متصوفه و اهل کرامات افراطی) که برای ظهور آن یک منطق دیگری وجود دارد. اینها - با همه اختلاف‌هایی که دارند - اغلب از متون رسمی عدول کرده‌اند و متون دینی اختصاصی خود را دارند. افزون بر این موارد، پنهان‌کاری شدید از ویژگی‌های مشترک آنان است؛ اینان به تدریج جزئیاتی را در حوزه باطنی‌گری خود برجسته می‌کنند و از ظاهر‌گريزان هستند. متفکران آنها استدلال‌های خاص خود و مستندات ویژه خویش را دارند. اینها انبوهی حدیث منسوب به رسول (ص) و صحابه و امامان را در اختیار دارند که اغلب آنها در منابع حدیثی رسمی نیامده است. در میان شیعیان، این امر ترکیبی از غلو و نگره‌های صوفی - باطنی است که این نیز از ویژگی‌های خاص این جریان است.

در هر نوع جریان باطنی، تأویلات کلی از مفاهیم و رویدادهای دینی نقش اساسی دارد؛ چنان‌که روش‌های ویژه در جریان‌های باطنی در جهان مسیحی و نیز اسلامی، برای تفسیر و تأویل دین، اموری چون کرامات و خواب و ... نقش اساسی دارد.

درباره ظهور و بروز جریان های غالی - باطنی در شیعه، به جز قرن های اول و دوم که نسبتاً نیرومند بود، یک بار در قرن هفتم و هشتم و به طور خاص در طول دوران اسلامی، در مناطق حاشیه نشین در مناطق غیر شهری و مرکزی، مانند جریان حروفیه از استرآباد تا قفقاز و در شامات - جریان هایی مانند علویان و بکتاشیه - و بعدها اغلب در حاشیه در دوره صفوی و قاجار فعال بوده اند.

عصر صفوی به نوعی عصر بازگشت به ظاهر و فقه است، هرچند جریان باطنی به طور پنهان در جامعه حضور داشت، همچنان که بخشی از آن حتی در ظاهر هم نفوذ پیدا کرده بود.

اما در میانه عصر قاجار، جریان های باطنی بروز آشکاری داشتند و زمانی هم در دهه شصت قرن سیزدهم هجری به مذهب سازی های جدید از نوع سرکشی و شورشی بر کل رسیدند که قبلاً اشاره کردیم.

پیش از این هم اشاره شد که جریان های باطنی، از نظر جریان ظاهر روی به سمت خروج از دین رسمی دارند. به عبارت دیگر باطن گرایان اصراری بر اینکه در چارچوب رسمی ظاهرگرایان بمانند ندارند و زمینه این اتهام را از ناحیه ظاهرگرایان در خود ایجاد می کنند که اینها از خطوط قرمز عبور کرده اند. بسیاری از این اوقات پیروان جریان باطنی بر اثر همین تکفیرها از بدنه اصلی دین و مذهب جدا شده و از شهرها بیرون می روند و ضمن حاشیه نشینی در بیابان های دوردست و کوهستان ها، به ساختن منابع و اصول و دیدگاه های جدیدی برای مذهب خود مشغول می شوند. اینان اغلب حزبی تر عمل می کنند و روی مفاهیمی تأکید دارند که پنهان گرایی را تقویت کند. اشاراتی که به فراوانی در متون ادب فارسی فارغ از کتاب های عقاید و ملل و تاریخ درباره تکفیر باطنیان و صوفیان و ملحدان وجود دارد، به نوعی حکایت این منازعه است.

تا اینجا مقدمات بحث تمام شد؛ اما بیان این مقدمات، لازمه ادامه بحث است.

از دین محمد (ص) تا دین علی (ص)

به تازگی کتاب علی راز سر به مهر از آقای امیرمعزی به فارسی منتشر شده است. فصلی از این کتاب تحت عنوان «دین علی» است و چنان که در آغاز مقاله حاضر اشاره شد، این نوشته ناظر بر آن نوشته شده است. تجربه ای که از روش تحقیق و نوع نگاه آقای امیرمعزی به مباحث شیعه شناسی داریم و به نوعی ادامه روش های گُربنی است، ضمن اینکه کاری پژوهشی است، اما در درون ادبیات باطنی گری و پیشاپیش برای اثبات گزاره های ثابت شده از قبل است. به عبارت دیگر، ایشان را باید از دسته

کسانی دانست که نگاه باطنی‌گری دارند و دقیقاً می‌کوشند با کشف منطق درونی آن، از ابتدا تا انتهای مباحث خود را به پیش ببرند. این گروه، از آغاز به سومین جریان از سه جریانی تعلق دارد که در ابتدای بحث درباره تشیع به آن اشاره شد. از منظر اینان، تعریف تشیع مبتنی بر تشیع غالیانه و باطنی است که آن را اصیل می‌دانند؛ در حالی که دو جریان دیگر، یعنی اخباری‌گری شیعی و جریان کلامی - عقلی، به زعم ایشان ساختگی و صرفاً صوری تلقی می‌شوند. یکی از جنبه‌های توجه ایشان به افکار باطنی آن است که باطنی‌گری - چنان که در آغاز هم اشاره شد - یک سر در سنت محمدی دارد و سر دیگر آن در عبور از سنت محمدی و رفتن به سمت دینی مستقل از مسلمانی اکثریت مسلمانان است. این تجربه را می‌توان بعدها در قرن سیزدهم هجری در پیدایش بابیه مشاهده کرد. حتی درباره روزی‌ها و سایر گروه‌هایی که در قرن‌های نخستین اسلامی از اسماعیلیه منشعب شده‌اند نیز چنین الگوهای دیده می‌شود.

آقای امیرمعزی در این مقاله از تعبیر «دین علی» و نیز در مقاله‌ای دیگر در همین مجموعه با عنوان «تقیه و ختم نبوت» استفاده می‌کند تا نشان دهد در مجموع تشیع چنین پیش رفته است. مقاله دوم، به نوعی انکار نظر مسلمانان درباره ختم نبوت حضرت محمد (ص) به عنوان پایان نبوت است و اینکه به گفته ایشان، روایاتی که جنبه باطنی دارد، با پوشش تقیه این عقیده را ترویج می‌کند (بنگرید: علی راز سر به مهر، ص ۳۰۸). مقاله اول که در این نوشته درباره آن بحث می‌کنیم، درباره مفهوم «دین علی» است.

پیش از بحث تاریخی، باید اشاره کنیم روش پژوهش در اینجا، افزون بر آنکه از آغاز در چارچوب روش معرفتی - مذهبی با اپیستمه‌های خاص شکل گرفته است، از نظر روش شناختی بر تفسیر داده‌های تاریخی با رویکرد پدیدارشناسی استوار است. پدیدارشناسی، روشی فلسفی و علمی است که بر درک مستقیم و بی‌واسطه پدیده‌ها از منظر تجربه زیسته سوژه تأکید دارد. این رویکرد پژوهشی نه تنها به تحلیل ساختارهای آشکار، بلکه به بررسی لایه‌های معنایی و تأویل‌های نهفته در متن‌های تاریخی نیز می‌پردازد. در چنین چارچوبی، نقش سوژه در تفسیر داده‌ها برجسته است و اساساً «روایت» در جایگاه یکی از اصول بنیادین روش شناختی مطرح و پذیرفته می‌شود؛ از این رو ضروری است که در این شیوه تحلیل، به انتخاب دلایل، شیوه چینش آنها در کنار یکدیگر و همچنین افزودن تأویل‌ها و تفسیرهایی که فراتر از چارچوب دلیل تاریخی هستند، توجه شود. هر نوع غلبه تحلیلی بر دلیل تاریخی، ما را از منطق علمی در کار تاریخی دور می‌کند. این یکی از اشکال‌های ما به مقاله آقای امیرمعزی است.

هدف در اینجا، بررسی سخن آقای امیرمعزی است که این فصل را تحت عنوان «دین علی» نگاشته است و با توجه به مجموعه ملاحظات که وی درباره امام علی مطرح می‌کند، جهت‌گیری آن نیم‌نگاهی انتقادی به نظریه‌ای دارد که علی (ع) را مؤسس دین - گرچه پس از حضرت محمد - می‌داند. البته باید اعتراف کرد در نگرش شماری از عُلات، با استناد به نصوص شگفتی که ویژه خود آنهاست، این دیدگاه از این حد فراتر رفته و حتی نوعی نگاه الوهیتی به امام را دربر می‌گیرد. امیرمعزی این برداشت را بر اساس کاربرد تعبیر «دین علی» در متن توجیه می‌کند و ما با همین نکته از نظر تاریخی کار داریم.

شاید همین ابتدا لازم باشد اشاره کنیم که مفهوم «دین» فارغ از معانی دیگری که به جز دین به معنای اسلام یا یهودیت دارد، از همان قرون نخست بر چیزی جز اسلام اطلاق نمی‌شد، مگر آنکه در شعری یا جمله‌ای که یک خطابه آمده، - چنان که خواهیم دید - به کار رفته باشد. سماعی (م ۴۸۹) در قواطع الأدله فی الاصول (۳۲۱/۱) می‌گوید: «وَأَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى: "شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا" [الشوری: ۱۳] قُلْنَا اسْمُ الدِّينِ يَقَعُ عَلَى الْأَصُولِ دُونَ الْفُرُوعِ وَلِهَذَا لَا يُقَالُ دِينَ الشَّافِعِيِّ وَيُرَادُ بِهِ مَذْهَبُهُ وَلَا يُقَالُ دِينُهُ وَدِينُ أَبِي حَنِيفَةَ مُخْتَلَفٌ». از نظر او اساساً اطلاق دین به عنوان دین شافعی یا دین ابی حنیفه درست نیست و این نکته به نظر می‌رسد برای علمای اسلام از قرون اولیه کاملاً پذیرفته شده بوده است. در اواخر بحث، شواهد تاریخی - شعری فراوانی خواهد آمد که دین لزوماً و همه جا به معنای مصطلح دین نیست.

اکنون به بحث از کاربرد «دین علی» در چند نقل تاریخی که مورد استناد ایشان هست یا اساساً ندیده اند، می‌می‌پردازیم.

داستان از این قرار است که دکتر امیرمعزی با استناد به چند گزارش ادبی - تاریخی در فاصله جنگ جمل تا جنگ مختار (سال‌های ۳۶ - ۶۶) که در آنها از ترکیب «دین علی» آمده است، آن را پایه‌ای برای همان وجهی از جریان باطنی می‌داند که دنبال نوعی نگرش سرکش‌گرایانه علیه ظاهر و اجتماعات آن و جداسدن از بدنه پیش می‌رود. نویسنده در تلاش است دو تعبیر را برابر هم قرار دهد: «دین علی» در برابر «دین محمد». البته یادی از تعبیر «دین محمد» ندارد و اساساً توجهی هم به کاربرد آن در متون قدیم ندارد؛ اما در آن طرف «دین علی» را نوعی تأسیس دین برابر اسلام می‌داند. تمام مطلب به نوع نگاهی بازمی‌گردد که در نگرش غالی درباره جایگاه امام علی (ع) وجود دارد.

در آغاز لازم است اشاره کنیم که در متون کهن، از اسلام با تعبیر «دین محمد» یاد شده است و این را در مواردی - البته نه چندان زیاد - می‌توانیم در متون کهن بیابیم. طبیعی است که وقتی این دین

را «محمد» آورده، این تعبیر در مقابل دین مشرکان عرب و به طور روشن تر «دین قریش» به کار رود. تعبیر «دین محمد» در قرآن یا حتی احادیث رسمی به کار نرفته و اغلب از زاویه دید مخالفان دین تازه و از زبان آنها، دین جدید منتسب به محمد شده است. هرچند موردی هم وجود دارد که مسلمانی یا نومسلمانی در آغاز این تعبیر را به کار برده باشد. مواردی که در شعر به کار می رود، باید با ملاحظه بیشتری مورد توجه قرار گیرد؛ چون بیشتر نوعی ضرورت ادبی - شعری است.

مخالفان اسلام، از روی طعن می گفتند: «يقولون: إن دين محمد ليس بشيء ولكن الذي نحن عليه هو الدين: دين محمد چیزی نیست [بی ارزش است]، بلکه آنچه ما بر آن هستیم، همان دین [واقعی] است» (تفسیر مقاتل بن سلیمان، ۳۷۷/۱).

وقتی کسی در مکه به دین جدید می گروید، می گفتند: «قد تابع دين محمد» (سیره ابن اسحاق، ص ۲۹۳ «تحقیق زکار»).

منافقان هم می گفتند: «تُرْكُوا دِينَ مُحَمَّدٍ وَارْجِعُوا إِلَى دِينِ مُشْرِكِي الْعَرَبِ» (تفسیر یحیی بن سلام، ۷۰۶/۲، «تحقیق هند شلبی ۲۰۰۴»).

یک یهودی هم به کعب الاحبار گفت: «أَنَّ حَبْرًا مِنَ الْأَخْبَارِ أَتَى كَعْبًا فَقَالَ: يَا كَعْبُ، تَرَكْتَ دِينَ مُوسَى وَاتَّبَعْتَ دِينَ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: لَا، أَنَا عَلَى دِينِ مُوسَى وَاتَّبَعْتُ دِينَ مُحَمَّدٍ: آیا دین موسی را رها کرده و دین محمد را پیروی می کنی؟ ...» (تفسیر یحیی بن سلام، ۷۸۹/۲).

متولی بت «نهم» شخصی به نام خزاعی بن عبد نهم از مزینه بود، وقتی اسلام آمد، آن را رها کرد و سراغ «دین محمد» آمد. او در شعری گفت:

فَقُلْتُ لِنَفْسِي حِينَ رَاجَعْتُ عَقْلَهَا ... أَهَذَا إِلَهٌ أَيْكُمْ لَيْسَ يَعْقِلُ

أَبَيْتُ فَدِينِي الْيَوْمَ دِينُ مُحَمَّدٍ ... إِلَهَ السَّمَاءِ الْمَاجِدِ الْمُتَفَضَّلِ (الاصنام، ص ۴۰ «قاهره، ۲۰۰۰»).

این موارد اشاره شد تا زمینه ساخته شدن ترکیب «دین» به اضافه «شخص» روشن شود. هرچه هست، تعبیر دین محمد رسمیت نداشت و چنان که اشارت رفت، عموماً از طرف مشرکان به کار می رفت. یک طرف دین مشرکان و قریش و طرف دیگر دین محمد بود.

در مورد دیگری، وقتی تفکیک سه دین مدنظر بود، از اسلام با تعبیر دین محمد و در مقابل دین یهودیت و دین مشرکان به کار رفت (بنگرید: مغازی و اقدی: ۳۶۹/۱). موارد بیشتر در کتاب سیره

ابن هشام می‌توان ملاحظه کرد. همه اینها تاریخی است و بعدها در ادبیات رسمی مسلمانی کاربردی نداشت. مسلمانان دوست نداشتند آن را دین یک شخص گرچه حضرت محمد به کار برند.

همچنین کاربرد «دین قریش» در ادبیات آن دوره در منابع سیره‌ای رایج بوده است؛ برای مثال در طبقات ابن سعد (۱۱۸/۶) درباره برادر صفوان بن امیه می‌گوید: «و لم یزل علی دین قریش حتی کان یوم فتح مکه». در انساب الاشراف (۱۳۲/۱) نیز آمده است: «کان سعید بن زید بن عمرو بن نفیل یری أباہ یذم دین قریش». در خبر دیگری هم آمده است که زید بن حارثه پیش از بعثت، از «دین قریش» عیب جویی می‌کرد و به ستایش «دین ابراهیم» می‌پرداخت (انساب، ۴۷۰/۱۰).

تعبیر دین علی (ع) در رجزی در جنگ جمل

آقای امیرمعزی معتقد است اصطلاح «دین علی» را برخی از یاران نزدیک امام علی (ع) به کار برده‌اند و البته می‌پذیرد که معاویه و جناح او نیز از آن استفاده کرده‌اند (علی راز سر به مهر، ص ۱۵۷). او این موضوع را دستاویزی می‌داند که کاربران (یعنی افرادی که این تعبیر را به کار برده‌اند) برای شکل‌گیری جریانی خاص در میان شیعه از آن بهره برده‌اند؛ جریانی که در نهایت به شکل‌گیری جریان غالی شده است. به عبارت صریح‌تر، ایشان معتقد است که در این نگاه، علی مؤسس دین جدید شناخته می‌شده است، درحالی‌که ابوبکر و عمر فقط مؤسس سنت‌های تازه بوده‌اند. این خلاصه‌ای از ادعای ایشان است و امیدوارم درست آن را دریافته باشم.

بیش از سی و پنج سال قبل، نویسنده این سطور در دو کتاب تاریخ سیاسی اسلام و تاریخ تشیع، سعی کردم نشان بدهم امام علی (ع) بنیان‌گذار مذهب [نه دین] تشیع است و این با استفاده از شعری بود که عمرو بن یثربی ضبّی (بنوضبه از جان‌نثاران عایشه در جنگ جمل بودند، چنان‌که شاعرشان می‌گفت: نحن بنوضبه اصحاب الجمل / نُنازل الموت اذا الموت نزل) در جنگ جمل، پس از کشتن سه تن از اصحاب امام علی (ع) سرود، و گفت آنها را به دلیل اینکه «دین علی» داشته‌اند، کشته است. بنده کنار این نقل، به ده‌ها نقل دیگر هم - از جمله به کاربردن مکرر کلمه «وصی» درباره امام در اشعار و ادبیات آن روز شیعیان - استناد کرده‌ام تا اثبات کنم این موارد نشان می‌دهد از همان زمان، تعبیر «شیعه علی» شکل گرفته بود؛ اما کاربرد تعبیر «دین علی» در شعر ابن یثربی که اساس استدلال در نظریه آقای امیر معزی است، بدین شرح است: «عمرو بن یثربی در جریان جنگ جمل و درحالی‌که سه تن از یاران علی (ع) را کشته بود، گفت آن را که بر "دین علی" بوده‌اند کشته است». عبارت بلاذری (۴۰/۳، ۲۷۸/۱۱، ۳۸۹) این است:

«و قتل عمرو بن یثربی الضبّی ثلاثة من أصحاب علی: زید بن صوحان العبدي و یکنی أبا عائشة، وعلباء بن الهيثم السدوسي من ربيعة، و هند بن عمرو بن جدارة الجملي من مراد، وهو الذي يقول:

إني لمن أنكرني ابن يثربي قاتل علباء و هند الجملي ثم ابن صوحان على دين علي».

این روایت به جز انساب الاشراف، در تاریخ طبری (۵۱۷/۴) به نقل از سیف بن عمر در کتاب الفتنه و حرب الجمل) نیز با تفاوت هایی آمده است. کلبی نیز خبر یاد شده را نقل کرده است (جمهرة النسب کلبی، چاپ ناجی، ص ۲۹۸). روایات این منابع در جزئیات اختلافاتی با یکدیگر دارند. روایت طبری از سیف بن عمر و داستان مانند است: «أَخَذَ ابْنُ يَثْرِبِي بِرَأْسِ الْجَمَلِ وَهُوَ يَرْتَجِزُ، وَادْعَى قَتْلَ عِلْبَاءِ ابْنِ الْهَيْثَمِ وَزَيْدَ بْنَ صُوحَانَ وَهَنْدَ بْنَ عَمْرٍو، فَقَالَ:

أَنَا لِمَنْ يُنْكِرُنِي ابْنُ يَثْرِبِي قَاتِلُ عِلْبَاءٍ وَهَنْدِ الْجَمَلِيِّ وَابْنِ لُصُوحَانَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ.

فَنَادَاهُ عَمَّارٌ: لَقَدْ لَعَمْرِي لُدَّتْ بِحَرِينٍ، وَمَا إِلَيْكَ سَبِيلٌ، فَإِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَاخْرُجْ مِنْ هَذِهِ الْكُتَيْبَةِ إِلَيَّ، فَتَرَكَ الزَّمَامَ فِي يَدِ رَجُلٍ مِنْ بَنِي عَدِيٍّ حَتَّى كَانَ بَيْنَ أَصْحَابِ عَائِشَةَ وَأَصْحَابِ عَلِيٍّ، فَزَحَمَ النَّاسُ عَمَّارًا حَتَّى أَقْبَلَ إِلَيْهِ، فَاتَّقَاهُ عَمَّارٌ بِدَرَقَتِهِ، فَضَرَبَهُ فَأَنْتَسَبَ سَيْفُهُ فِيهَا، فَعَالَجَهُ فَلَمْ يَخْرُجْ، فَخَرَجَ عَمَّارٌ إِلَيْهِ لَا يَمْلِكُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئًا، فَأَسْفَ عَمَّارٌ لِرَجْلَيْهِ فَقَطَّعَهُمَا، فَوَقَعَ عَلَى اسْتِهِ، وَحَمَلَهُ أَصْحَابُهُ، فَارْتَثَ بَعْدُ، فَأُتِيَ بِهِ عَلِيٌّ، فَأَمَرَ بِضَرْبِ عُنُقِهِ» (تاریخ الطبری: ۵۱۶/۴). در این میان، ابن یثربی مهار شتر را در دست گرفت، در حالی که رجز می خواند و ادعا می کرد که علباء بن هیثم، زید بن صوحان و هند بن عمرو را کشته است. سپس این شعر را خواند:

منم، اگر نمی شناسیدم، فرزند یثربم؛

کشنده علباء و هند جملی، و قاتل پسر صوحان، بر دین علی!

در این هنگام، عمار (بن یاسر) او را صدا زد و گفت: «به جانم سوگند، به پناهایی خزیده ای و دسترسی به تو نیست. اگر در ادعایت صادق هستی، از میان این لشکر بیرون بیا و به سوی من بیا!» پس ابن یثربی مهار (شتر یا مرکب خود) را به مردی از قبیله بنی عدی سپرد و به میان لشکر آمد تا اینکه بین لشکریان علی و عایشه قرار گرفت. مردم پیرامون عمار ازدحام کردند تا اینکه ابن یثربی به او نزدیک شد. عمار با سپر خود از ضربه اش دفاع کرد، اما او با شمشیر بر سپر زد و شمشیرش در آن گیر کرد و بیرون نیامد. تلاش کرد که آن را خارج کند، اما موفق نشد. در این لحظه، عمار بدون آنکه اختیارش در دست خودش باشد، بر او حمله ور شد. عمار از شدت

خشم، دو پای او را قطع کرد و ابن یثربی به روی نشیمنگاهش افتاد. یارانش او را برداشتند و بردند، اما بی جان شد. سپس او را نزد علی (علیه السلام) آوردند و آن حضرت فرمان داد تا گردنش را بزنند (پایان متن طبری از سیف بن عمر).

گزارش رجز ابن یثربی، در کتاب التاریخ ابن الفلاس (م ۲۴۹) هم آمده است. وی پس از شعر می نویسد: «قال: فبرَزَ له عمارٌ، وهو ابنُ ثلاثٍ وسبعین - وعلیه قُرُوْ مشدودُ الوسط، ربطَ حمائل سيفه تسعةً، فانتقضت ركبته، فجلس فجأةً علی ركبته، فأخذه به علیّ، فأتی به علیاً. فقال ابنُ یثربی: أذِنی منك - وهو يريد أن يشبَّ - أذِنی حتی أقتلَ لك بالثلاثة الذین قتلُهم علی دینی. قال: لا، ولكن أقتلك صبراً بالثلاثة الذین قتلهم علی دینی» (کتاب التاریخ، ص ۲۸۷). افزوده اخیر او، جالب است که امام گفتند: تو را با تائی و صبر گردن می زنم، در مقابل آن سه نفری که آنها را «بر دین من» کشتی.

خبر یادشده در کتاب مَن اسمه عمرو من الشعراء (ابوعبدالله محمد بن داود بن جراح، متوفای ۲۹۶، ص ۱۸) آمده و گفته شده است که عمرو بن یثربی را عباد معروف بوده است. همچنین در القوافی (از اخفش، متوفای ۲۱۵، ص ۱۲) که فقط شعر را بدون نقل اصل حادثه آورده است. بخاری در التاریخ الاوسط (۸۵/۱) نیز بدون ذکر اصل خبر یا شعر، می گوید عمرو در جمل کشته شد و برادرش عمیره قاضی منصوب از طرف عمر بن خطاب بود.

ابن درید - که گرایش های شیعی دارد - در الاشتقاق (ص ۴۱۳) این گزارش را می آورد و افزوده ای دارد که مهم است: «و منهم: بنو جمل، بطن منهم هند الجملی، الذی قتل مع علیّ صلوات الله علیه یوم الجمل. وإیاه عنی عمرو بن یثربی:

قتلت علباء و هند الجملی و ابنا لصوحان علی دین علی

فأسره عمار بن یاسر فجاء به إلى علیّ رضی الله عنه، فأمر بقتله، و لم یقتل أسیرا غیره، فقیل له فی ذلك فقال: إنّه زعم أنّه قتلهم علی دین علیّ، و دین علیّ دین محمد صلی الله علیه و سلم» (الاشتقاق، ص ۴۱۳). افزوده اینجا تأکید بر این است که دین علی، همان دین محمد است.

این سه نفری که به دست ابن یثربی کشته شدند، یکی هند بن عمرو بن جداره الجملی است که فرزند و نوه اش را می شناسیم. آنان راوی اخبار امام علی (ع) و لابد از شیعیان بوده اند. دو نفر دیگر زید بن صوحان و علباء بن هیثم سدوسی هستند. خاندان صوحان از خاندان های برجسته شیعه در این دوره و از قبیله شیعی عبدالقیس هستند. عمرو یثربی بعد از کشتن اینان، همچنان

رجز می خواند که عمار بن یاسر به نبرد با او شتافت و وی را اسیر کرد، نزد امام علی آورد. عمرو امان خواست، اما امام علی (ع) دستور به کشتن او داد و بیان داشت او (یثربی) ادعا کرد کسانی را بر آیین علی کشته است و آیین علی همان دین محمد است.

درواقع امام بر انحراف ابن یثربی تأکید دارد که دین علی را جز دین محمد می داند؛ اما لزوماً قتل او را به این دلیل نمی داند، بلکه خشونت و خباثت او را دلیل کشتنش ذکر می کند، کاری که با اسیر دیگری نکرد.

برخی قاتل او را - طبعاً به دستور امام - عمار دانسته اند: «فقتله عمار» (مرآة الزمان: ۱۷۰/۶). رویداد یادشده در تاریخ دمشق (۴۶۴/۴۳) آمده است.

گزارش این خبر در متن عربی الفتوح (۴۷۷/۲) آمده است که به رجزخوانی عمرو بن یثربی هم اشاره می کند، اما شعر را نیاورده و مصحح در پاورقی به طبری ارجاع داده است. متن ابن اعثم - چنان که گذشت - داستانی است. ترجمه عربی آن چنین است: «و [در روز نبرد جمل] عمرو بن یثربی که از یاران لشکر جمل بود، پیش آمد تا جایی که میان دو صف ایستاد و به نزدیک شتر (که عایشه بر آن سوار بود) رسید. سپس مبارز خواست و طلب نبرد تن به تن کرد. علباء بن هیشم از یاران علی (رضی الله عنه) به نبرد او آمد. عمرو بر او حمله کرد و وی را کشت. آن گاه دوباره خواهان مبارزه شد، ولی هیچ کس برای مبارزه با او بیرون نیامد. پس شروع کرد در میدان جنگ جولان دادن و درحالی که رجز می خواند، شعرهایی بر زبان آورد. سپس باز هم به میدان آمد و مبارزه خواست، اما مردم از او پرهیز کردند و از نیروی او ترسیدند. در این هنگام، عمار بن یاسر به سوی او شتافت، درحالی که پاسخ رجز او را با شعر می داد. آن دو روبرو شدند و هر یک ضربه ای زد. عمار پیش دستی کرد و با ضربه ای او را از اسب به زیر انداخت. سپس به سرعت از اسب پیاده شد، پای عمرو را گرفت و او را کشان کشان تا نزد علی (رضی الله عنه) آورد. علی فرمود: «گردنش را بزن!» عمرو گفت: «ای امیرالمؤمنین، مرا نکه دار تا از دشمنانت همان قدر بکشم که از یارانت کشته ام». علی فرمود: «ای دشمن خدا، پس از آنکه سه نفر از بهترین یارانم را کشتی، می خواهی تو را نکه دارم؟ هرگز چنین چیزی نخواهد شد». عمرو گفت: «مرا نزدیک تر کن تا سخنی در گوش تو بگویم». علی فرمود: «تو مردی سرکش هستی و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا از هر کس که بر من سرکشی کند، آگاه ساخته و تو یکی از آنهایی». عمرو بن یثربی گفت: «به خدا سوگند، اگر به تو می رسیدم، گوشت گوشت - یا بینی ات - را می بریدم». علی (رضی الله عنه) دستور داد او را نزد وی آوردند و خود با دستانش سر از تن او جدا کرد» (الفتوح، ۴۷۷/۲).

همین روایت در متن فارسی فتوح (ترجمه: ۴۳۳) که طبق معمول دقیق نیست و همراه با اغلاط است، آمده است. در آنجا به جای «علباء بن هیثم سدوسی» آمده است «هیثم السدوسی» و به جای «زید بن صوحان»، «عبدالله بن صوحان» آمده است. طبعاً ترجمه خبر شیرین و طولانی و داستانی تر است؛ همچنین یادی از «دین علی» - که در این گزارش مورد بحث است - در آن نیست.

خبر ابن یثربی و رجزخوانی او و نیز داستان کشته شدنش با تغییراتی در الجمل مفید و مناقب ابن شهر آشوب آمده است. در روایت شیخ مفید در جمل، مالک اشتر به جای عمار است که او را بر زمین می زند و مجروح می کند. او فریاد می زد که من را با علی مواجه کنید و وقتی آمد، عمار برابر درآمد و این رجز را خواند:

لَا تَبْرَحِ الْعَرْصَةَ يَا ابْنَ يَثْرِبٍ حَتَّى أَقَاتِلَكَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتِ اللَّهِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ

عمار بر او حمله کرد، ضربه ای بر او زد و وی به هلاکت رسید. اینجا بود که یاران ابن یثربی او را به لشکرگاه خود بردند (الجمل، ص ۳۴۶ و مناقب ابن شهر آشوب، ۱۵۶/۳). در اینجا اساساً هیچ مواجهه و گفتگویی با امام علی (ع) نکرده است؛ همچنین اسارتی مطرح نشده است تا این پرسش گفته شود که امام به چه دلیل دستور قتل او را صادر کرده است.

به هر روی از مجموع این نقل ها، با همه اختلاف هایی که میان آنها وجود دارد، چنین به دست می آید که در آغاز و برای اولین بار، فردی که دشمن شیعه علی بود، تعبیر «دین علی» را از روی نفرت برای سه تن از اصحاب امام علی به کار برده است. در واقع از دهان یک مخالف تند و رجزخوان، این تعبیر درآمده است. عمار نیز در مقابله با وی این تعبیر را به کار برده است؛ یعنی بر اساس همان دین علی که این سه نفر را کشتی، من با تو می جنگم.

اگر هدف آقای امیرمعزی این نکته است که می خواهد تعبیر «دین علی» را به این عنوان که کسانی آن را مستقل از دین محمد دانسته اند یا اساساً تلقی این بوده است که او در مقابل آنچه سنت ابوبکر و عمر بوده، در جایگاه بنیان گذار یک «دین» معرفی شود، به نظر می رسد با این شواهد شعری نمی توان آن را پذیرفت. به گفته ایشان، او بعد از محمد که مؤسس دین جدید است، تنها کسی است که این تعبیر درباره اش به کار رفته است (علی راز سر به مهر، ص ۱۵۸) و خواهیم دید که چنین نیست.

همان طور که در نقل های مربوط به این گزارش گذشت، ابن درید از مُتَشَبِّهان معروف این روایت را آورده است؛ اما جمله ای در خبر او بیان شده که برای تحلیل آقای امیرمعزی مشکل ایجاد کرده

است. می‌دانیم که امام علی (ع) در جمل دستور داده بود اسیری را نکشند؛ اما وقتی عمرو بن یثربی را آوردند، حضرت دستور قتل او را دادند. وقتی در این باره پرسیدند، فرمود: او گفت که آنان بر دین علی کشته است؛ آیا دین علی، جز دین محمد (ص) است؟ «فأسره عمار بن یاسر فجاء به إلى علي رضي الله عنه، فأمر بقتله، ولم يقتل أسيراً غيره، ف قيل له في ذلك فقال: إنه زعم أنه قتلهم علي دین علی، و دین علی دین محمد صلی الله علیه و سلم» (الاشتقاق، ص ۴۱۳). آیا ممکن است از این عبارت چنین دریابیم که قتل او به دلیل به کاربردن تعبیر «دین علی» است؟ یعنی به تلویح امام علی (ع) را متهم می‌کند که از دین خارج شده است؛ کاری که بعداً خوارج هم مدعی آن شدند؟ طبعاً احتمال دیگر این است که او را به دلیل خشونت که در نبرد از خود نشان داد و سه تن از یاران امام را کشت، دستور قتلش را دادند. در روایت ابن مسکویه (تجارب الامم: ۴۹۹/۱ - ۵۰۰) علت دستور امام به قتل او با این تعبیر بیان شده است: «أبعد ثلاثة تقتلهم؟ و امر به فقتل» (و بنگرید: الاصابه: ۱۲۲/۵، نهاية الارب، ۷۳/۲۰) که این جمله تأیید می‌کند اگر امام دستور قتل او را داده باشد - که اساساً در روایت الجمل چنین نیست و او با ضربه عمار در آخرین لحظه در میدان کشته شد -، به دلیل خشونت او بوده است.

هر تفسیری در این باره داشته باشیم، مشکل برداشت مهم آقای امیرمعزی این است که این عبارت که «دین علی» همان «دین محمد» است، یک سره برخلاف آن برداشت. ایشان می‌کوشد درباره گزارش ابن درید تردید کند و با گفتن اینکه این نسخه کتاب مشکلاتی دارد، «و اغلب نکات متفاوتی ارائه می‌کند» (علی راز سر به مهر، ص ۱۵۵)، کوشیده است روایت پیش گفته را از دایره تحلیل و تفسیر خود خارج کند.

خواهیم دید که در جنگ جمل، تعبیر «دین علی» مقابل «دین عثمان» به کار رفته است؛ درست همان گونه که «شیعه علی» در مقابل «شیعه عثمان» قرار گرفته است.

موارد دیگر از کاربرد «دین علی»

مورد دیگری که در این باره مورد توجه امیر معزی قرار گرفته است، سخنان کریم بن عقیف خثعمی است که از همراهان حجر بن عدی بود. وی از جمله کسانی بود که نظر معاویه را پذیرفت و جان به در برد. او در پاسخ این پرسش معاویه که گفت: «ما تقول فی علی»، پاسخ داد: همان که تو می‌گویی. معاویه گفت: «أتبأ من دین علی الذي يدین الله به؟ فسكت، و کره معاویه أن یجیبه: آیا از دینی که علی با آن به خدا باور داشت، بیزاری می‌جویی؟ معاویه منتظر پاسخ او نماند، گویی

دوست نداشت جواب او را بشنود» (طبری: ۲۷۶/۵). در اینجا باید توجه داشت که «معاویه» از روی طعن این ترکیب را به کار برده است. بنابراین به هیچ وجه این نقل در مسیر استدلال آقای امیرمعزی قرار نمی گیرد. در نقل طبری، عبارت «أُتْبِرُ...» از معاویه است؛ اما در انساب الاشراف (۲۶۷/۵) میان «مثل مقالته» و «أُتْبِرُ»، تعبیر «قال» وجود ندارد و گویی ادامه گفته کریم بن عقیف است. بر اساس قاعده، دنباله جمله نشان می دهد که متن طبری دقیق تر است. در ترجمه کتاب علی راز سر به مهر (ص ۱۵۶)، شاید به پیروی از عبارت بلاذری، جمله «أُتْبِرُ» از قول کریم بن عقیف نقل شده است؛ هرچند ارجاع او به طبری است و به هر حال بر من روشن نیست اشتباه از آقای امیرمعزی در فهم عبارت عربی است یا مترجم خطایی مرتکب شده است.

در میان چند موردی که تعبیر «دین علی» آمده است، اغلب آن را خونخواهان عثمان و یاران معاویه از روی طعن به کار برده اند. برخی از همان مخالفان هم برای فرار از مرگ به دست یاران امام علی (ع) از این تعبیر استفاده کرده اند. در ادامه هر دو مورد را خواهیم آورد.

به نظر می رسد در جبهه مخالفان علی این کلمه را برای تمسخر و طعن بر علی ساخته بودند و اینها ناخواسته در برابر شمشیر یاران علی آن را به کار می بردند تا به نوعی در آن حال وحشت، خود را هوادار علی نشان دهند. در این صورت، چگونه می توان از آن برای استدلالی که آقای امیرمعزی دنبال آن است، استفاده کرد؟

دو موردی که از ترس مرگ از تعبیر «دین علی» در همان جمل استفاده شده، اینهاست:

ابن ابی شیبه روایت کرده است: «وَكَيْعٌ، عَنْ فِطْرِ، عَنْ مُنْذِرٍ، عَنِ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ، قَالَ: حَمَلْتُ عَلَى رَجُلٍ يَوْمَ الْجَمَلِ، فَلَمَّا ذَهَبْتُ أَطْعَمْتُهُ قَالَ: أَنَا عَلَى دِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَعَرَفْتُ الَّذِي يُرِيدُ، فَتَرَكْتُهُ» (المصنف، تصحيح الحوت، ج ۷، ص ۵۳۸).

وکیع از فطر از منذر از محمد بن حنفیه نقل می کند که گفت: در روز جنگ جمل بر مردی حمله بردم. وقتی خواستم او را با نیزه بزنم، گفت: من بر دین علی بن ابی طالب هستم. من مقصودش را فهمیدم و او را رها کردم [و نکشتم].

مورد دوم، فریاد شماری از طایفه ازدیان که گفتند: «نَحْنُ عَلَى دِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». «حدثني عمر، قال: حدثنا ابو الحسن، قال: حدثنا ابو مخنف، عن جابر، عن الشعبي، قال: حملت ميمنة امير المؤمنين علي ميسرة اهل البصرة، فاقتتلوا، ولاذ الناس بعائشة رضي الله عنها، اكثرهم ضبة و

الأزد، و كان قتالهم من ارتفاع النهار الى قريب من العصر، و يقال: الى ان زالت الشمس، ثم انهزموا، فنأى رجل من الأزد: كزوا، فضربه محمد ابن علي فقطع يده، فنأى: يا معشر الأزد فروا، و استحر القتل بالازد، فنأوا: نحن علي دين علي بن ابي طالب» (تاریخ طبری: ۵۱۲/۴).

میمنه (جناح راست) سپاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر میسر (جناح چپ) اهل بصره حمله برد؛ پس میان آنها نبردی درگرفت و مردم به عایشه پناه آوردند؛ بیشتر آنها از قبیله ضبه و ازد بودند. جنگ ایشان از هنگام بالآمدن خورشید تا نزدیکی عصر ادامه یافت و گفته شده است تا زمانی که خورشید از میانه آسمان گذشت (زوال). سپس شکست خوردند و مردی از قبیله ازد ندا داد: بازگردید؛ محمد بن علی (فرزند امام علی علیه السلام) او را ضربتی زد و دستش را برید. آن مرد ندا داد: ای جماعت ازد، بگریزید! و کشتار سختی در میان ازد در گرفت. آن گاه فریاد زدند: «ما بر دین علی بن ابي طالب هستیم».

روشن است که شماری از ازدیان از روی ترس گفتند تا هواداری خود را از علی (ع) ابراز کنند. بعدها مردی از بنی لیث آن را روز - جمل - و این عجز و شکست قبیله ازد را در شعری آورد که طبری آن را هم آورده است. محتمل است که هر دو موردی که آمد، درواقع یک مورد باشد؛ چون پای محمد بن حنفیه در میان است.

فشار سنگین کشته شدن یاران عایشه، سبب شده بود تا از این تعبیر که ساخته خودشان بود و حالا فکر می کردند باید با گفتن آن ارادت خود را نشان دهند، استفاده کنند.

«دین علی» در سه مورد دیگر: نامه امام حسین معاویه، رجزی در کربلا و جنگ مختار

تعبیر «دین علی» - از زبان یاران معاویه - در نامه امام حسین (ع) به معاویه هم آمده است. محمد بن حبیب (م ۲۴۵) نقل کرده است: و قد عَدَّهما - دو نفر از شیعیانی که به دستور معاویه کشته شدند - الحسین بن علی رضی الله عنهما علی معاویه فی کتابه إلیه: «أَلَسْتُ صَاحِبُ حُجْرٍ وَ الْحَضْرَمِیِّینَ اللَّذِینَ کَتَبَ إِلَیکَ ابْنُ سُمَیَّةَ: أَنَّهما علی دین علی و رأیه، فکتبت إلیه: من کان علی دین علی و رأیه فاقتله و أمثل به، فقتلهما و مثل بأمرک بهما؟ و دین علی و ابن عم علی [یعنی محمد] الذي کان یضرب علیه أباک. یضربه علیه أبوک، أجلسک مجلسک الذي أنت فیهِ (المحبر، ص ۴۷۹). آیا تو قاتل حجر بن عدی و آن دو فرد حضرمی نیستی که ابن سمیه درباره آنها به تو نوشت: آنها بر دین علی و رأی او هستند و تو به او نوشتی: هر کسی که دین علی و رأی

او را دارد، بکش و مثله اش کن؟ و او آن دو را کشت و به دستور تو مثله کرد؟ آیا دین علی و ابن عم علی - حضرت محمد - همان دینی نیست که برای آن با پدر تو جنگیدند و امروز تو را در این جایگاه نشانده است؟

بعد از آن یک بار هم در کربلا این تعبیر به کار رفت؛ زمانی که هلال بن نافع از اصحاب امام حسین (ع) گفت: انا الجملی، انا علی دین علی. همان جا کسی گفت: انا علی دین عثمان. و هلال پاسخ داد: انت علی دین شیطان (طبری از ابومخنف، ۴۳۵/۵، یتیمه الدهر: ۷۲/۲، الارشاد: ۱۰۳/۲). به گزارش مفید در الارشاد (و به نقل از او در بحار: ۱۹/۴۵) شعر نافع این بود: «انا ابن هلال البجلی/ انا علی دین علی/ و دینه دین النبی». این مؤخره به کلی با برداشتی که آقای امیر معزی از این قبیل تعبیر می خواهد کند، سازگار نیست؛ چون شاعر می گوید این همان دین محمد است.

مورد دیگر، شعری است از رفاعه بن شداد در جنگ مختار با عثمانی های کوفه در «جَبَّانَه السَّبِیع» می گفت:

انا ابن شداد علی دین علی لست لعثمان بن اروی بولی

۳۶۹

آینه پژوهش | ۲۱۳
سال ۳۶ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۴

(انساب الاشراف: ۳۹۹/۶؛ تاریخ طبری: ۵۰/۶؛ الفتوح: ۲۷۹/۶).

ممکن است به تدریج این تعبیر که عبارت دیگری از «شیعه علی» است که در مقابل «شیعه عثمان» فراوان استفاده می شد، به ذهن برخی از شیعیان آن هم در ادبیات رجز شیرین آمده باشد.

دین عثمان در چند کاربرد تاریخی

آقای امیرمعزی نوشته است: تا جایی که نگارنده مطلع است علی (ع) غیر از پیامبر، تنها شخصیت صدر اسلام است که تأسیس دینی جدید را با اصطلاح «دین علی» به او نسبت می دهند (علی راز سر به مهر، ص ۱۵۸).

به نظر می رسد بررسی ایشان دقیق نیست؛ چون این ادعا را می توان با وجود نصوصی که تعبیر «دین عثمان» و «دین معاویه» در آن آمده است رد کرد.

در منابع مختلف آمده است که روز عاشورا، نافع بن هلال در حالی که می جنگید، گفت: انا الجملی، انا علی دین علی. همان جا کسی گفت: انا علی دین عثمان، و به او گفته شد: أنت علی دین شیطان (طبری از ابومخنف، ۴۳۵/۵، یتیمه الدهر: ۷۲/۲؛ الارشاد: ۱۰۳/۲). به گزارش

مفید در الارشاد (و به نقل از او در بحار: ۱۹/۴۵) شعر نافع این بود: انا ابن هلال البجلی / انا علی دین علی / و دینه دین النبی.

از این شگفت تر شعر ایمن بن خریم اسدی است که در صفین گفت:

إِلَى رَجَبٍ أَوْ غُرَّةِ الشَّهْرِ بَعْدَهُ يُصَيِّحُكُمْ حُمُرُ الْمَنَائَا وَ سُودُهَا
ثَمَانِينَ أَلْفًا دِينَ عُثْمَانَ دِينُهُمْ كَتَائِبُ فِيهَا جَبْرَائِيلُ يَقُودُهَا
فَمَنْ عَاشَ عَبْدًا عَاشَ فِينَا وَمَنْ يُمُتْ فِي النَّارِ يُشَقَّى مُهْلَهَا وَ صَدِيدَهَا.
تا ماه رجب، یا آغاز ماه بعد از آن (شعبان)،

مرگ‌های سرخ (جنگ و خون‌ریزی) و مرگ‌های سیاه (بلا و بیماری) شما را صبحگاه فرا می‌گیرند.

هشتاد هزار نفر، دین‌شان دین عثمان است؛

لشکرهایی که جبرئیل آنها را فرماندهی می‌کند.

هرکس در میان ما بنده وار زندگی کند، (زندگی یافته) است و هرکه بمیرد،

در آتش دوزخ از گدازه آن و چرکابه‌اش نوشانده خواهد شد (وقعة صفین: ۵۶۶).

این چند بیت را زبیر بن بکار هم آورده است (الموفیقات، ص ۴۶۵؛ نیز: انساب الاشراف، ۲۳/۷؛ طبری، ۴۳۵/۵؛ الاغانی، ج ۱۴، ص ۴۰۸).

ثَمَانُونَ أَلْفًا دِينَ عُثْمَانَ دِينُهَا مُسَوِّمَةٌ جَبْرَائِيلُ فِيهَا يَقُودُهَا

هشتاد هزار نفر که دین‌شان دین عثمان است،

(لشکری) نشاندار که جبرئیل آنان را رهبری می‌کند.

این شعر نشان می‌دهد که تعبیر «دین علی» یا «دین عثمان» در یک ردیف به کار می‌رفت و هیچ معنای خاص دینی یا حتی مذهبی به معنای دین معهود ندارد و حداکثر تعبیر مانند «رأی علی» یا «رأی عثمان» است.

سال‌ها بعد همچنان از تعبیر «دین عثمان» یا «دین ابن عفان» استفاده می‌شد. شاعری به نام کعب بن جعیل خطاب به ضحاک بن قیس که در کوفه بر او وارد شده بود و وی حاجت او را برآورده نکرده بود، گفت:

۳۷۰

آینه پژوهش | ۲۱۳

سال ۳۶ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۴

أَتَبْكِي عَلِيَّ دِينَ ابْنِ عَقَّانَ بَعْدَ مَا تَضَاحَكَ ضَحَاكُ بَنِي وَتَلَعَّبَا

آیا بر دین عثمان می‌گریی، پس از آنکه ضحاک با ما خندید و تمسخر کرد؟

(انساب الاشراف، ۵۵/۱۱؛ تاریخ دمشق، ۱۲۸/۵۰).

اینکه گفته شود در یک جا «دین علی» معنایی می‌دهد و اینجا در کاربرد «دین عثمان» معنای دیگر، پذیرفته نیست. اگر هر دو، صرف‌نظر از جنبه دینیبه معنای روش و سلیقه و تعبیری مشابه آن است، بنابراین نمی‌شود از تعبیر «دین علی» نتایج نامتعارفی گرفت.

متن دیگری که پاره‌ای از منابع اهل سنت آورده‌اند تا نشان دهند امام علی مخالف عثمان نبوده است، سخنی است منسوب به آن حضرت که در آن تعبیر «دین عثمان» به کار رفته است: «و قال علی رضی الله عنه: من تبرأ من دین عثمان فقد تبرأ من الإیمان، والله ما أعنت علی قتله، ولا أمرت و لا رضیت» (الاستیعاب فی معرفة الاصحاح، ۱۰۴۴/۳؛ تهذیب الکمال، ۵۳/۱۹). این تعبیر در منابع معمول تاریخی نیامده و به نظر می‌رسد ساختگی باشد. طبعاً باید بررسی بیشتر کرد.

به نظر می‌رسد تعبیر «دین علی» یا «دین معاویه» به معنای دینداری آنها و مدل دینداری آنها هم به کار رفته است. فسوی در جایی درباره زید بن علی و اینکه چرا به کوفه آمد، می‌نویسد: «قال یعقوب الفسوی: کان قدم الکوفة و خرج بها لکونه کلم هشام بن عبدالملک فی دین معاویه فأبی علیه وأغلظ له» (المعرفة و التاريخ، ۳۴۸/۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ۱۰۶/۸). ممکن است در اینجا مقصود از دین معاویه، دین داشتن یا نداشتن معاویه باشد.

آقای امیرمعزی با توجه به این چند مورد، کاربرد «دین علی» که بیشتر از جناح اموی و عثمانی بوده و برخی از سوی یاران علی می‌نویسند: «اصطلاح مذکور متداول بوده و برای همگان آشنا بوده است» (علی راز سر به مهر، ص ۱۵۷).

تعبیر دین یزید برای امویان

با کمال شگفتی یک بار هم تعبیر «دین یزید» از سوی هواداران بنی‌امیه در تاریخ طبری به کار رفته است. عبارت این است: «حَسَّانُ بْنُ مَالِكٍ بِالْأَزْدِ يَهْوَى هَوَى بَنِي أُمِيَّةٍ، وَيَدْعُو إِلَيْهِمْ، وَالضَّحَّاكُ بْنُ قَيْسٍ الْفَهْرِيُّ بِدِمَشْقَ يَهْوَى هَوَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، وَيَدْعُو إِلَيْهِ. قَالَ: فَقَامَ حَسَّانُ بْنُ مَالِكٍ بِالْأَزْدِ، فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْأَزْدِ، مَا شَهِدْتُكُمْ عَلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ وَعَلَى أَهْلِ الْحَرَّةِ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّ ابْنَ الزُّبَيْرِ مُنَافِقٌ وَأَنَّ قَتْلَ أَهْلِ الْحَرَّةِ فِي النَّارِ، قَالَ: فَمَا شَهِدْتُكُمْ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ

وَقَتْلَاكُمْ بِالْحَزَّةِ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّ يَزِيدَ عَلَى الْحَقِّ، وَأَنَّ قَتْلَانَا فِي الْجَنَّةِ، قَالَ: وَأَنَا أَشْهَدُ لَيْسَ كَانَ دِينَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَهُوَ حَقٌّ حَقًّا يَوْمَئِذٍ إِنَّهُ الْيَوْمَ وَشِيعَتُهُ عَلَى حَقٍّ، وَإِنْ كَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَوْمَئِذٍ وَشِيعَتُهُ عَلَى بَاطِلٍ إِنَّهُ الْيَوْمَ عَلَى بَاطِلٍ وَشِيعَتُهُ، قَالُوا لَهُ: قَدْ صَدَقْتَ، نَحْنُ نُبَايِعُكَ عَلَى أَنْ نُقَاتِلَ مَنْ خَالَفَكَ مِنَ النَّاسِ، وَأَطَاعَ ابْنُ الزُّبَيْرِ:

حسان بن مالک فهری پس از مرگ معاویه بن یزید بن معاویه، در اردن به حمایت از امویان برخاست. درحالی که ضحاک بن قیس فهری در دمشق از ابن زبیر دفاع می کرد، حسان از مردم اردن شهادت گرفت که بگویند یزید بر حق بوده و کشتگان واقعه حره درآتشند. آن گاه گفت: من هم - مانند شما - شهادت می دهم اگر «دین یزید بن معاویه» آن وقت که زنده بوده، حق بوده، امروز نیز «یزید و شیعه یزید» بر حق هستند» (تاریخ طبری: ۵۳۱/۵).

با توجه به اینکه تعبیر «دین عثمان» هم چند بار به کار رفته است، به ویژه عبارت «ثمانون الفا علی دین عثمان» و اینجا هم تعبیر «دین یزید»، نمی توان نکته ای که آقای امیرمعزی در پی آن است را پذیرفت.

۳۷۲

آینه پژوهش | ۲۱۳
سال ۳۶ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۴

چند یادآوری

تا اینجا، چند مرتبه به خطاهایی اشاره کرده ام که در نقل و درک متن های تاریخی مورد استناد بوده است. مترجم نیز در چند مورد مرتکب اشتباه های لفظی شده است. در متن و پاورقی «علباء» را «الباع» نوشته است؛ چنان که هند الجملی را «هند الجمالی» (ص ۱۵۴ - ۱۵۵) آورده است. در شعر، «ینکرنی» را (طبری: ۵۱۷/۴) «ینکرونی» آورده و این هم در اثر بدخوانی از اسامی عربی است که با حروف لاتین آمده است.

اما نکته عجیب دیگر اینکه آقای امیرمعزی درباره شعر ابن شداد که می گوید: «انا بن شداد علی دین علی/ لست لعثمان بن اروی بولی»، درباره تعبیر «ابن اروی» این توضیح را آورده است که استفاده از واژه «روی» (معنای اصلی کلمه بزکوهی) بازی زبانی با اسم عثمان پدر عثمان است که یکی از معانی آن حیوانی با پوست یا موی بدبو است (علی راز سر به مهر، ص ۱۵۷) و به این ترتیب، آن را طعن آمیز گرفته است؛ درحالی که منابع از قدیم نوشته اند که نام مادر عثمان، اروی بوده است و این اساساً ربطی به پدر او عفان و این معنا ندارد. اروی هم از واژه روی به معنای سیراب شدن یا آب دادن است. البته معنای آهو یا بزکوهی هم با ملاحظه زیبایی و چالاکي برای

زوی در منابع لغت آمده است. هر دو معنا برای نام زن زیباست. نام مادر عثمان اروی بنت گریز بن ربیعہ بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف است.

امیرمعزی مطلبی را به نقل از بحار در (پاورقی ص ۱۵۷) از مجلسی می‌آورد که پس از خبر ابن شداد آمده است. ایشان نوشته است: مجلسی این روایت را از تاریخ طبری نقل می‌کند، اما نسخه او تفاوت‌های زیادی با متن ویراسته تاریخ طبری دارد؛ برای مثال شخصیت ابن حکایت را «حرص بن شداد» می‌نامد و بیتی که می‌خواند پاسخی به ابیات حریفش ابن ضبعان کلبی است که گفته بود:

أنا ابن ضبعان الكريم المفضل من عصبة يبرؤن من دين علي

اولاً باید گفت مترجم متن فارسی، «عصبه» را رؤسا ترجمه کرده که معنای گروه و حزب و دسته می‌دهد.

دیگر اینکه «حرص» در واقع «احوص [بن شداد]» است، هرچند آن هم خطاست و در اصل نام او رفاعه بن شداد است.

درباره مقایسه عبارت مجلسی با طبری باید گفت اساساً مجلسی نه از طبری، بلکه متن را از فتوح ابن اعثم یا مقتل الحسين خوارزمی گرفته است؛ بنابراین باید با کتاب فتوح مقایسه کرد نه با متن طبری. مطلب نقل شده در الفتوح (۲۷۹/۶) و مقتل الحسين خوارزمی (۲۶۳/۲) - که منبعش فتوح است - آمده است. این دو اثر یا یکی از اینها، منبع مجلسی است. حتی منبع مجلسی می‌تواند ذوب النضر فی شرح الثار ابن نما (قرن هفتم؟، ص ۱۳۴) باشد. شعر هم یک دوبیتی است:

أنا ابن ضبعان الكريم المفضل إني أنا الليث الكمي الهذلي

من عصبة يبرؤن من دين علي كذاك كانوا في الزمان الأول

یک اشکال دیگر را هم عرض کنم و آن اینکه در متن امیرمعزی آمده است: «رفاعة بن شداد الحمداني» (ص ۱۵۷). ممکن است مترجم «همدانی» را «حمدانی» کرده باشد، اما اساساً رفاعه بن شداد، بجلی است نه همدانی. معلوم نیست حمدانی از کجا آمده است.

یک احتمال را نباید از چشم دور داشت. ممکن است در مرحله اول «دین علی» را جناح اموی درست کرده باشد؛ اما بعدها یاران و هواداران امام، آن را به معنای مثبتی - نه لزوماً تأسیس دین که مورد نظر آقای امیرمعزی است - گرفته باشند. همچنین حدس قوی آن است که مفهوم «دین علی»

بسیار نزدیک به مفهوم «شیعه علی» و دقیقاً جای آن است که نوعی هواداراری - دل‌بستگی بسیار نزدیک را نشان می‌دهد؛ چنان‌که در برابر آن «شیعه عثمان» در کنار تعبیر «دین عثمان» است.

دین به معنای سلطه و حکومت

در اینجا به دلیل وجود یک نص تاریخی می‌خواهم یک احتمال را مطرح کنم و آن اینکه آیا معنای دین در «دین علی» می‌تواند به معنای سلطه و حکم باشد؟ یعنی کسی که می‌گوید بر دین علی است، یعنی مطیع او به عنوان حاکم هستم. این شعر را توجه بفرمایید:

وَالَّذِينَ: الطَّاعَةُ وَالْمُلْكُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ، أَي فِي طَاعَتِهِ. قَالَ الشَّاعِرُ:
(لَئِنْ حَلَلْتُ بِجَوْ فِي بَنِي أَسَدٍ ... فِي دِينِ عَمْرٍو وَحَالَتْ دُونَنَا فَدَكُّ)

اگر در سرزمین بنی‌اسد فرود آیی، در اطاعت و قلمرو عمرو [و در برخی از منابع: عمر] خواهی بود، و «فدک» میان ما فاصله انداخت (جمهرة اللغة ابن درید، ۶۸۸/۲). اینجا «دین عمرو یا عمر» به معنای در سرزمین او و زیر سلطه او بودن است.

شاهد دیگری هم می‌تواند نشان‌دهنده معنای همان اطاعت و سلطه را بدهد. وکیع بن المومل ضبی از اصحاب جمل گفت:

اسامع أنت مطيع لعليّ و تارك في الحق ازواج النبي
إني ولما ذقت حدّ المشرفي اعرفا يوما ليس فيه بعني

(الفتوح، ۴۷۶/۲)

بسا بتوان گفت تعبیر «مطیع علی» به نوعی مشابه «دین علی» یعنی تابع [خاص، همان شیعه با معنای متابع نزدیک و جدی] علی به کار رفته است.

یک مورد جالب از اینکه تعبیری مشابه «دین علی» به معنای سلطه و حکومت به کار رفته است، اینکه وقتی در جریان رده، کسانی منکر پرداخت زکات به ابوبکر بودند و می‌گفتند ما از «رسول الله» اطاعت کردیم، اما از «دین ابی‌بکر» پیروی نمی‌کنیم، شارح این عبارت که خطابی در غریب الحديث (۵۵۱/۱) است، دین را به معنای سلطه و حکومت معنا می‌کند:

أَطَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ إِذْ كَانَ حَاضِرًا ... فَيَالْهَفْتَا مَا بَالُ دِينِ أَبِي بَكْرٍ
يُرِيدُ مُلْكَهُ. وَيُرْوَى مُلْكُ أَبِي بَكْرٍ.

وقال الأمويُّ: يقالُ دُنْتُه أي ملكته. وأنشد للحطيئة:
لقد دينت أمر بنيك حتى ... تركتهم أدق من الطحين
يريد ملكت أمرهم.

در یک کاربرد دیگر، تعبیر «نحن علی دین ابی شاکر» دین به معنای راه و روش به کار رفته است. شاعر با شنیدن اینکه هشام بن عبدالملک می‌خواهد فرزندش مسلمه را جانشین خود کند و به این ترتیب، ولید بن یزید را از ولایت عهدی خلع کند، گفت:

يا ايها السائل عن ديننا نحن على دين أبي شاکر
الواهب الجرد بأرسانها ليس بزندق ولا فاجر
ای کسی که از دین ما پرسش می‌کنی، ما بر «دین ابی شاکر» هستیم (اشاره به هشام).
کسی که اسب‌های بی‌زین را با افسار می‌بخشد، او زندق و فاجر نیست
(انساب الاشراف: ۳۸۸/۸).

۳۷۵

آینه پژوهش | ۲۱۳
سال ۳۶ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۴

درباره استفاده از کلمه دین به معنای راه و رسم و روش البته با جنبه دینی، این شعرا سحاق بن سوید هم وجود دارد که به مثابه یک عثمانی مخالف خوارج و شیعه و قائل به سه خلیفه اول می‌گوید:

بَرِئْتُ مِنَ الْخَوَارِجِ لَسْتُ مِنْهُمْ مِنَ الْعِزَالِ مِنْهُمْ وَأَبْنِ بَابِ
إِذَا اعْتَزَلُوا عَنِ الْإِسْلَامِ جَهْلًا حِيَارَى مَحْدَثِينَ مِنَ السَّبَابِ
وَمَنْ قَوْمٌ إِذَا ذَكُرُوا عَلِيًّا يَرُدُّونَ السَّلَامَ عَلَى السَّحَابِ
وَمِمَّنْ دَانَ دِينَ أَبِي بَلَالٍ عَصَائِبُ يَفْتَرُونَ عَلَى الْكِتَابِ
فَكُلُّ لَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي سِيفُصْلُ يَبْنِيْنَا يَوْمَ الْحِسَابِ ...

بیزاری می‌جویم از خوارج، من از آنان نیستم؛
از آن گروه جدا شده و از فرقه «ابن باب» نیز برکنام.
آنان که از اسلام به سبب نادانی کناره گرفتند،
سرگردان و تازه‌کارانی از میان جوانان‌اند.
و از قومی که چون نام علی برده شود،
سلام را به سوی ابرها بازمی‌گردانند (سلامش را نمی‌پذیرند).

و از کسانی که بر دین ابوبلال اند،

دسته‌هایی که بر کتاب خدا دروغ می‌بندند.

پس من از هر یک از اینان بیزارم و آنان نیز از من نیستند،

و روز حساب میان ما جدایی خواهد انداخت ...

(تاریخ یحیی بن معین «روایة الدورى»، ج ۴، ص ۱۷۷).

بنابراین نباید تصور کرد تعبیر «علی دین» فلان شخص لزوماً به معنای یک دین مستقل است.

دین علی (ع) همان دین محمد (ص)

می‌توان گفت تعبیر دین علی و دین عثمان، خیلی محدود به کار رفته است؛ زیرا بوی نوعی تفکیک با دین محمد را می‌داد و این چیزی بود که هیچ گروهی از شیعه و سنی خواستار آن نبودند. سنیان به جای تعبیر «عثمانی مذهب»، به تدریج «اهل سنت» را به کار بردند تا توهم این نشود که عثمان نقشی در این دین دارد.

در روایت ابن درید، امام علی (ع) پس از اسیر کردن ابن یثربی گفت: «زعم انه قتلهم علی دین علی، و دین علی دین محمد» (الاشتقاق، ص ۴۱۳)؛ چنان‌که وقتی امام حسین (ع) نامه به معاویه نوشت، تصریح کرد که مگر «دین علی» چیزی جز «دین محمد» است؟ «أولست صاحب الحضرمین الذی کتب إلیک ابن سمیة أنهم علی دین علی، فکتبت إلیه، أقتل من کان علی دین علی و رأیه، فقتلهم و مثل بهم بأمرک؛ و دین علی، دین محمد صلی الله علیه و آله سلم الذی کان یضرب علیه أباک» (انساب الاشراف: ۱۲۹/۵).

محمد بن حبیب (م ۲۴۵) تعبیرش این است: «فکتبت إلیه من کان علی دین علی و رأیه فاقتله و أمثل به، فقتلهم و مثل بأمرک بهما؟ و دین علی و ابن عم علی الذی کان یضرب علیه أباک. یضربه علیه أبوک» (المحبر، ص ۴۷۹ «قاهره، ۱۴۲۱»؛ عبارت محمد بن حبیب عیناً در المجموع اللیف، ص ۵۲۰، از طرابلسی، متوفی بعد از ۵۱۵، بیروت، ۱۴۲۵ ق آمده است).

در همه این موارد تأکید بر آن است که نباید «دین علی» را به کار برد؛ چون امکان دارد مستقل از دین محمد شناخته شود؛ بنابراین تأکید می‌شود این دین، همان دینی است که علی و محمد بر اساس آن با آبا و اجداد تو جنگیدند.

«دین علی» و سنت عمرین!

آقای امیرمعزی در ادامه با اشاره به اینکه تعبیر «دین علی» درباره علی است و درباره ابوبکر و عمر تعبیر سنت به کار رفته و از آنجا که سنت را عبارت از عرفیات می‌داند، این را شاهد آن می‌گیرد که «دین علی» در امتداد «دین محمد» و تأسیس دین به معنای الهیات است؛ درحالی که سنت یعنی عرفیات، به علی نسبت داده نشده است. به نظر وی، معنای این دو کاربرد - که البته در آن تردید است - این است که عبارت «دین علی» بسیار فراتر از یک سنت بوده است؛ همچنین از مجموعه‌ای رفتار با تصمیمات مرتبط با زندگی روزمره دینی یا غیردینی نیز فراتر بود. به نظر می‌رسد که این عبارت - دین علی - بیشتر به مجموعه‌ای از عقاید و حتی مسلک‌های ایمانی اطلاق می‌شد که هم شامل قلمرو قدسی و روحانی بود و هم حوزه عرفی (غیردینی) و دنیوی را دربر می‌گرفت آیا می‌توان اندیشید که «دین علی» به همان دینی اشاره دارد که محمد آن را آورده و در آن به مثابه مسیح و منجی آخرالزمان دانسته می‌شد ... (راز سر به مهر علی، ص ۱۶۲).

۳۷۷

آینه پژوهش | ۲۱۳
سال ۳۶ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۴

به عبارت دیگر، ایشان توضیح می‌دهد که سنت عبارت از کارهای عرفی است و اینها به دو خلیفه نسبت داده شده است؛ اما دین و در اینجا «دین علی»، مربوط به کارهای الهی و حتی فراتر از شریعت است. به نظر می‌رسد این نگاه، متمایل به پیش‌داوری ایشان در نگاه غالیانه به امام علی (ع) است.

از قضا تعبیر «دین ابی‌بکر» هم به کار رفته و پیدا است که فقط بحث «سنت» آن‌طور که آقای امیرمعزی می‌گوید، در کار نبوده است:

أطعننا رسول الله إذ كان حاضر / فيال فهفتي ما بال دين ابى بكر (الشعر والشعراء، ابن قتيبة، ج ۱، ص ۳۱۰). با این توجه که شاعر در اینجا درصدد تخطئه ابوبکر است و بسا به معنای همان روش و رویه او باشد که طبعاً می‌کوشد آن را رفتاری دینی بداند نه صرفاً سیاسی.

ترکیب «دین علی» در متون حدیثی شیعی

اکنون پرسش این است که آیا تعبیر «دین علی» در ادبیات و احادیث امامان آمده است؟ در بخش تاریخی، روایت مربوط به نافع بن هلال در کربلا در ارشاد مفید و مناقب ابن شهر آشوب به این شکل آمده است:

«أَنَا ابْنُ هَلَالٍ الْبَجَلِي / أَنَا عَلَى دِينَ عَلِيٍّ؛ فَبَرَزَ إِلَيْهِ مُرَاجِمٌ بْنُ حُرَيْثٍ فَقَالَ لَهُ أَنَا عَلَى دِينَ عُثْمَانَ فَقَالَ لَهُ نَافِعٌ أَنْتَ عَلَى دِينَ الشَّيْطَانِ وَحَمَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَهُ» (الارشاد، ۱۰۳/۲؛ اعلام الوری، ۴۶۲/۱؛ نیز بنگرید بحار: ۱۹/۴۵ با این تفاوت که یک مصرع آخری هم دارد: «و دینه دینُ النبی»). به نظر می‌رسد - چنان که گذشت - این تعبیر برای این افزوده شده است تا این توهم دفع شود که نافع به «دین علی» مستقل از دین نبی باور دارد.

شگفت نقل مناقب ابن شهر آشوب است که در آن آمده است: «انا الغلام اليمنى البجلي/ دینی علی دین حسین بن علی» (المناقب، ۱۰۴/۴)؛ درحالی که متن اصلی باید همان عبارت ارشاد باشد. مسیر نقل، نوعی تغییر عمدی را از دو جهت مختلف نشان می‌دهد؛ یکی تأکید بر اینکه «دین علی» دین نبی است و دیگری اینکه اساساً «دین حسین بن علی» آمده تا تناسب با کربلا حفظ شود.

به هر حال این نقل از یکی از یاران امام حسین (ع) به نام هلال است. اما سه نقل دیگر در روایات آمده که از «دین علی» در آنها یاد شده است. نخست روایتی از امام باقر (ع) که طبعاً از طریق منبعی اسماعیلی - و نه امامی - است که در آنجا درباره قیاس آمده است: «فَتَحَنَّنُ نَعْلَمُ أَنَّ الْقِيَّاسَ لَيْسَ مِنْ دِينِ عَلِيٍّ وَإِنَّمَا يَقِيْسُ مَنْ لَا يَعْلَمُ الْكِتَابَ وَلَا الشُّنَّةَ فَلَا تُضَلِّتْكُمْ رَوَايَتُهُمْ ...» (دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۶).

دوم روایتی از امام صادق (ع): «عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ عَنْ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ حُرَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَنْتُمْ وَاللَّهِ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَدِينِ رَسُولِهِ وَدِينِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَمَا هِيَ إِلَّا آثَارٌ عِنْدَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَكْنِزُهَا» (المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۴)؛ در این روایت، دین خدا و دین رسول و دین علی یکی برشمرده شده است.

سوم روایتی در دعا از امام صادق یا امام باقر (ع) بدین شرح: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَوْ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: تَقُولُ إِذَا أَصْبَحْتَ أَصْبَحْتُ بِاللَّهِ مُؤْمِنًا عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ وَسُنَّتِهِ وَدِينِ عَلِيٍّ وَسُنَّتِهِ وَدِينِ الْأَوْصِيَاءِ وَسُنَّتِهِمْ آمَنْتُ بِسِرِّهِمْ وَعَلَانِيَتِهِمْ وَشَاهِدِهِمْ وَغَائِبِهِمْ ...» (الكافي، ج ۲، ص ۵۲۳). در این روایت نیز «دین محمد و سنته و دین علی و سنته و دین الاوصیاء و سنتهم» در یک ردیف آمده است.

در دو مورد اخیر، ترکیبی از دین علی و دین نبی آمده است. مورد اول که اشاره به قیاس است، می‌تواند اشاره به رأی و فقه امام علی درباره قیاس باشد؛ بنابراین چه ارتباطی با «دین» دارد؟

مبرد که گرایش خارجی دارد، می‌گوید شیعیان، مرداس بن ادیه [خارجی] را از خود می‌دانند، چنان‌که معتزله نیز؛ چون او علیه ستم سلطان خروج کرد و داعی به حق بود. از جمله بر این باورند - شیعیان - که او نامه‌ای به حسین بن علی نوشت و گفت:

«انی لست أرى رأی الخوارج/ و ما أنا إلا علی دین ابیک» (الکامل، تصحیح ابوالفضل ابراهیم، ۱۵۸/۳). به قرینه «رأی الخوارج» و چنان‌که اقتضای شعر است، تعبیر «دین ابیک» هم باید به معنای رأی علی باشد. درواقع این‌طور به نظر می‌آید.

موارد متعددی یافت می‌شود که تعبیر «انی أدین بما» درباره خوارج (: انی أدین بما دان الشراة به: انساب بلاذری: ۳۷۸/۱۱) یا جایی درباره «وصی» یعنی امام علی (شعر سید حمیری، در: الکامل، مبرد، ۱۷۴/۳)، به معنای همین روش است و به مساوی درباره افراد یا گروه‌ها به کار می‌رود.

این چند مورد نمی‌تواند مورد استناد دیدگاهی قرار گیرد که متمایل به سمت نگاه آقای امیرمعزی است، بلکه حداکثر به معنای جزئی، اشاره به پذیرش قرائت و نظر و رأی علی بن ابی‌طالب در دین، با تأکید بر آن است که این همان «دین نبی» است.

مادلونگ هم - به گفته امیرمعزی در علی راز سر به مهر، ص ۱۶۲ - گفته است: دین علی در این مرحله فقط معنای محدودی داشت. به احتمال زیاد مرتبط به این ادعا بود که حضرت علی بهترین مردمان پس از حضرت محمد و وصی اوست؛ به همین دلیل بیش از همه حق رهبری جامعه را داشت.^۱

۱. در اینجا باید از دانشجوی بسیار خوبم جناب آقای محمد شهسواری که متن را با دقت خواندند و در تدقیق ارجاعات و افزودن بر آن تلاش کردند، سپاسگزاری کنم. تاریخ مرور نهایی مقاله در اوج حملات میان ایران و اسرائیل در روز ۲۸ خرداد ۱۴۰۴ مصادف با ۱۸ ژوئن ۲۰۲۵ است.